

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/08/06

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 7 تا 23 سوره الرحمن

﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (7) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (8) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (9) وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (10) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (11) وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الزَّيْتُونُ (12) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (13) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (14) وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (15) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (16) رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (17) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (18) مَزْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (19) يَبْتَغِيهَا يَبْرَزُخًا لَا يَتَّبِعِيَانِ (20) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (21) يَخْرُجُ مِنْهُمَا الْوُحُّ وَ الْمَرْجَانُ (22) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (23)﴾

در جریان نازل کردن ترازو: نظیر نازل کردن قرآن که در سوره «حدید» فرمود به همه انبیا ما کتاب دادیم و میزان دادیم: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ» [1] این انزال در کنارش هم انزال حدید آمده است: «وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» [2] معنای انزال قرآن به معنای آویختن است نه انداختن که قبلاً بیان شد؛ اما آهن را نازل کردیم میزان را نازل کردیم، بسیاری از این دامها را نازل کردیم: «أَنزَلْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» [3] ما گوسفندها را شترها را این دامها را نازل کرده ایم، این نازل کردن به معنای خلق کردن نیست، چون اصل کَلَّی را به عنوان مخزن فرمود: «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» [4] هر چیزی مخزنش نزد خداست. بعد فرمود: «وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»؛ ما هیچ چیزی را از مخزن تنزل نمی دهیم مگر بر اساس حساب و اندازه. این تنزل به نحو تجلّی است نه تجافی و به این نحو نیست که از مخزن چیزی را ما بیرون بیاوریم به عالم طبیعت برسانیم.

این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) مبین این مسائل تنزل است، فرمود کلّ خلقت به نحو تجلّی است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لَخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»؛ [5] این از بیانات حضرت در نهج/البلاغه است. در خصوص قرآن کریم هم فرمود خدای سبحان «فَتَجَلَّى لَهُمْ شَبَاحُهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ» [6] آنچه از مخزن الهی است خدا نازل می کند به نحو تجلّی، نه تجافی «كما مرّ غیر مرّ». تجلّی یعنی این شیء در مرحله بالا قوی تر و غنی تر است، در مراحل میانی متوسط است، در مراحل نازل ضعیف تر است؛ اما وقتی در مرحله بالا هست همچنان هست، وقتی به مرحله میانی آمد در مرحله بالا و میانی است، وقتی به مرحله نازل رسید همچنان در مرحله سه گانه است. برخلاف تجافی مثل باران؛ وقتی قطرات باران بالا هست پایین نیست و وقتی پایین آمده بالا نیست. این می شود تجافی، آن می شود تجلّی. فرمود تمام اشیاء تجلّی حق است، برای اینکه این طور نیست که ما حالا آهن را نازل کردیم یا قرآن را نازل کردیم به معنای تنزل باشد، «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ». قبلاً هم مسئله نازل کردن شتر، نازل کردن گوسفند، نازل کردن گاو، اینها هم نقل شد که «أَنزَلْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»

فتحصل که «أنزل» به معنی «خلق» نیست؛ «أنزل» به معنی تنزل دادن است و تنزل هم همان تجلّی است نه تجافی. از باب تشبیه که نمونه ای از آن مسائل باشد این است که یک فقیه یا یک حکیم یا یک طبیب یک قانون

کَلِّی علمی را در عاقله دارد، آن گاه آن قانون کَلِّی علمی را یا به صورت عربی یا فارسی در نوشته‌های خود یا در گفته‌های خود بیان می‌کند. آنچه را که در عاقله دارد در مراحل میانی به صورت وهم و خیال ترسیم می‌کند که من این را به صورت عربی بنویسم یا فارسی؟ یک مقدمه می‌خواهد، چند تا فصل می‌خواهد و یک خاتمه. اینها را در این مراحل میانی در قوه خیالش ترسیم می‌کند، بعد شروع می‌کند به بیان کردن یا دست به قلم می‌برد به نوشتن. آنچه در کتاب آمده تجلّی است، آنچه در مرحله خیال است تجلّی است، آنچه که در مرحله عاقله است مخزن است. انسان تنزل می‌دهد نه نازل بکند؛ مطالب علمی را تنزل می‌دهد، قوانین عقلی را تنزل می‌دهد. چون تنزل به معنای تجلّی است؛ لذا هم «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» معنای خاص خودش را دارد، هم «أَنْزَلْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ نَمَائِيَّةً أَزْوَاجَ» معنای خاص خودش را دارد، هم «أَنْزَلَ الْقُرْآنَ»؛ منتها انزال قرآن به نحو غنی‌تر و قوی‌تر است؛ لذا مکرّر دارد که ما این را نازل کرده‌ایم؛ یعنی مرحله نازله تجلّی ماست.

مرحله بعدی آن است که علوم انسانی اسلامی معنایش این نیست که اسلام برای مسلمان‌ها آورده! علوم انسانی اسلامی این است که کلّ نظام را خدا خلق کرد، انسان را خدا خلق کرد، رابطه انسان و جهان را خدا خلق کرد او باید بیان کند که انسان چگونه با خودش رفتار بکند، با جهان رفتار بکند، با یکدیگر رفتار بکند، هم جهان را به او معرفی می‌کند براساس علوم تجربی و غیر تجربی، هم خودش را به او معرفی می‌کند به عنوان علوم انسانی، هم بهره‌برداری او از این نظام را به عنوان علوم تجربی. این نظام را فقط او باید معین کند؛ منتها منبع معرفتی یا عقل است یا نقل معتبر؛ اما منبع هستی‌شناسی فقط اوست و لاغیر! اوست که بالاخره جهان را آفرید انسان را آفرید. این مثال الآن تقریباً چهل سال است که دست به دست دارد می‌گردد، کمتر کسی است که این مثال را نشنیده باشد، الآن کسی که تلویزیون اختراع کرده، رادیو را اختراع کرده، یخچال را اختراع کرده، ماشین را اختراع کرده بروشوری دارد که از این بروشور باید بفهمد که ماشین چه هست و چگونه باید از آن استفاده کرد! این قرآن - معاذالله - به منزله بروشور است که از این جهان چگونه استفاده بکنیم، از انسان چگونه استفاده بکنیم، از یکدیگر چگونه استفاده بکنیم، ارتباط ما با جهان چگونه باشد! یعنی آن کسی که انسان را خلق کرد، آن کسی که جهان را خلق کرد، بروشوری نباید داشته باشد که این چیست؟ این همان قرآن است.

بنابراین علوم انسانی از همین جا در می‌آید؛ منتها عقل یعنی عقل؛ این منطق را اصلاً گذاشتند که آدم بفهمد که عقل چیست. برهانی است صنعت برهان که غنی‌تر و قوی‌ترین بخش منطق همین است. هم مرحوم ابن‌سینا دارد هم جناب شیخ اشراق دارد که در بخش منطق، فراگیری برهان فریضه یک متفکر است. اگر کسی اهل فکر نیست آزاد است؛ اما اگر کسی اهل فکر است بخواهد فکر داشته باشد فریضه او برهان است، کمترین چیزی که خدا خلق کرده یقین است، مگر هر جایی یقین پیدا می‌شود؟! مگر هر جا با بنای عقلا آدم علم پیدا می‌کند؟! مگر در جهان بینی به غیر علم از کسی چیزی قبول می‌کنند؟! بخش برهان صنعت برهان را می‌گویند فریضه است؛ هم ایشان گفتند که فریضه یک متفکر است هم شیخ اشراق. یعنی هم در حکمت مشاء هم در حکمت اشراق، فراگیری فنّ برهان فریضه است؛ اما آن چهار صنعت دیگر، اینها فریضه نیست به منزله نوافل یک تفکر متفکر است، ولی برهان که انسان حتماً باید با برهان زندگی کند، این فریضه یک متفکر است و آن از راه عقل حاصل می‌شود و از راه نقل حاصل می‌شود. نقل معتبر کار عقل را می‌کند، اگر یک وقت مثلاً ما شنیدیم وجود مبارک حضرت عبدالعظیم (سلام الله علیه) به حضور امام زمانش وجود مبارک حضرت هادی رفت و عرض عقیده کرد، معنایش

این نیست که اصول دین تقلیدی است! اینکه عقیده خود را به عرض امام زمان خود رساند و حضرت فرمود این درست است «[7](#) بَيِّنَةُ اللَّهِ». معنایش این نیست که اصول دین نقلی است! معنایش این نیست که اصول دین تقلیدی است! چون ایشان حرف دین خود را بر ظواهر یک دلیل عقلی عرضه نکرد، دین خود را بر امام معصوم عرضه کرد. امام معصوم حرفش قطعی و یقینی است. فرمایش حکمت متعالیه این است که حرف معصوم اگر این سه عنصر را داشته باشد: صدور قطعی، جهت صدور قطعی، دلالت قطعی، این حد وسط برهان قرار می‌گیرد. از این قوی‌تر و غنی‌تر ولایت‌مداری فرض ندارد که بگوید حرف معصوم در عقاید حجت است. یک وقت انسان به ظاهر یک روایت تمسک می‌کند این هر سه ضلع مثلثش ظنی است؛ سند ظنی، جهت سند ظنی، دلالت ظنی است. با مظنه که نمی‌شود آدم عقیده پیدا کند؛ اما وقتی در محضر ولی عصر خود است، جای ظن نیست، جای صد درصد است. ما در اصول دین صد درصد می‌خواهیم اینجا هم که صد درصد حاصل است. این خیلی حرف بلند ولایی است که وجود مبارک حضرت عبدالعظیم (سلام الله علیه) عقیده خود را با نقل درست نکرد، عقیده خود را با عقل درست کرد، چون حرف معصوم یقین‌آور است؛ مثل دو دو تا چهار تا است، مثل ظواهر روایت نیست. آدم از ظاهر روایت بله مظنه را استفاده می‌کند، در جاهایی که مظنه معتبر است.

غرض این است که میزان را که ذات اقدس الهی نازل کرده است، این به معنای تجلی است نه به معنای تجافی و نه به معنای خلقت، این نازل کرده است و آن علوم انسانی اسلامی که می‌گویند؛ یعنی همین! جهان، جهان بینی اسلامی دارد؛ یعنی آن که خلق کرد باید معرفی بکند که این چیست! منتها به ما عقل داد یک چراغ، به ما نقل معتبر داد چراغ دیگر، این عقل در مقابل نقل است نه در مقابل شریعت و هیچ صحیح نیست که ما بگوییم مطلب عقلی است یا شرعی! شرع مقابل ندارد، شرع شرع است و «لا مقابل له». عقل مثل نقل در خدمت شرع هستند حرف شرع را می‌فهمند، نه اینکه عقل حکم بکند. عقل که می‌گوید «العدل حسن»؛ یعنی من می‌بینم این چراغ روشن است، همین! اما عدل را در عالم چه کسی آفرید؟ حسن را چه کسی آفرید؟ من فقط می‌بینم، قبل از اینکه این عاقل به دنیا بیاید، مسئله «العدل حسن» بود، بعد از مرگ این عاقل هم مسئله «العدل حسن» هست عقل حکم می‌کند؛ یعنی بین موضوع و محمول حکم می‌کند، می‌گوید عدل حسن را دارا است، نه من می‌گویم باید داشته باشد! قبل از این عقل و عاقل، این قاعده بود، بعد از مرگ این عقل و عاقل، این قاعده هست.

پس هرگز عقل در مقابل شرع نیست، عقل در مقابل نقل است هر دو چراغ‌اند برای اینکه بفهمیم شارع چه گفته است. این طور نیست - معاذ الله - عقل در مقابل شرع باشد تا ما بگوییم هم شرع می‌گوید هم عقل. مگر عقل شارع است که حرف بزند؟! عقل بنده محض است، عقل می‌گوید من خیلی از چیزها را نمی‌فهمم باید آن که مرا آفرید به من بگوید، این حرف عقل است. قبل از اینکه او به دنیا بیاید اسراری در عالم بود او خبر ندارد، بعد از مرگ او اسراری است که او خبر ندارد.

بنابراین اینکه بزرگان ما می‌گویند علوم انسانی اسلامی؛ یعنی این نظام را خدا آفرید، باید معرفی کند؛ انسان را خدا آفرید، باید معرفی کند؛ پیوند انسان و جهان را خدا آفرید، باید معرفی کند. خدا از دو راه معرفی کرده و می‌کند: یکی از درون به نام عقل اعم از عقل تجربی و تجریدی و از بیرون به عنوان قرآن و سنت اهل بیت (علیهم السلام). آن وقت این نه

مخصوص مسلمان‌هاست، نه ملّی است، نه محلّی است، نه منطقه‌ای است، بلکه جهانی است؛ لذا سوره مبارکه «اعراف» را ملاحظه بفرمایید، خیلی حرف بلندی است! شعیب یک پیامبر منطقه‌ای و موضعی و محلّی بود او که جزء انبیای اولوالعزم نبود؛ اما می‌گوید حالا این چند نفر که پیروان من هستید، با هر کس در عالم معامله می‌کنید باید عادل باشید؛ جنس می‌خرید، جنس می‌فروشید، پیمان می‌بندید: «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» [8] اینها جزء علوم انسانی اسلامی است. علمش اسلامی است، نه مخصوص مسلمین باشد. با کافر هم معامله می‌کنید همین طور است. این «الشَّمْرُ الْقَمَرُ بِخُسْبَانٍ» هم همین طور است. این «الشَّمْرُ الْقَمَرُ بِخُسْبَانٍ» معنایی که تاکنون شده این است که نظم اینها حساب شده است؛ اما بهره دیگری از آیات راجع به قمر آمده است که «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» [9] آن روزها قسمت مهم حسابگری مردم قمری بود. ماه را می‌شود تشخیص داد که اوّل ماه است وسط ماه است آخر ماه است؛ اما شمس را نمی‌شود تشخیص داد؛ لذا در جریان اهله گفتند شما که تقویم ندارید وسایل ریاضی و نجومی ندارید، با همین ماه‌های قمری زندگی می‌کنید، ماه را می‌بینید شب در کجاست می‌فهمید اوّل ماه است وسط ماه است آخر ماه است، «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»

اکنون که وضع جهانی روشن‌تر شد، این آیه روشن‌تر می‌شود که شمس و قمر برای محاسبه است، تاریخ‌های شمسی تاریخ‌های قمری، این «بخسبان» همان طوری که معنایش این است که جریان اینها با نظم و حساب است، تنظیم زندگی جوامع بشری هم براساس اینهاست با حساب که «الشَّمْرُ الْقَمَرُ بِخُسْبَانٍ» درباره میزان هم می‌فرماید حرف بزنی عادلانه باشد: «إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا». حالا با کفار یا موحدان در این سه منطقه است؛ یعنی چه ملّی و محلّی داخله حوزه اسلام؛ چه منطقه‌ای داخله موحدان که مسلمان‌ها و اهل کتاب هستند؛ چه بین‌المللی انسان با انسان اعم از ملحد و مشرک، «إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا». بعد هم فرمود: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓی اَآ تَعْدُوا اِغْدُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی»؛ حالا شما با یک عده بد هستید، مبدا آن عده وادارتان کند که با دیگران بد رفتاری کنید؟! اگر با عده‌ای بد هستید، چون آنها ستم کرده‌اند، با دوستان و بستگان‌شان بد رفتاری نکنید. این می‌شود علم انسانی اسلامی؛ حرفی برای جهان دارد، ممکن نیست که خدا بشر را خلق کرده باشد و بروشور به او نداده باشد مگر - معاذالله - کسی بگوید انسان یک تافته جدا بافته خود ساخته است تصادفی است! اینهایی که منکر هستند، غالباً قائل به تصادف هستند، می‌گویند انسان خود پیدا شده، زمین خود پیدا شده، آفتاب خود پیدا شده. چون تصادفی است بروشور ندارد بله! اما اگر نظم هست چه اینکه هست، ناظم هست چه اینکه هست، این برای او کتاب فرستاده، هیچ ممکن نیست بدون اینکه نظامی باشد که انسان از این دستگاه چگونه استفاده بکند این را رها بکند؟ اینکه شدنی نیست؛ لذا مسئله میزان را مکرّر در مکرّر ذکر می‌کند، فرمود با هیچ کفاری بد رفتاری نکنید. اگر کسی با شما بد کرد آن کافر دیگر با اینکه کافر است؛ اما کاری به تحریم شما، کاری به تبعید شما، کاری به نفت و گاز شما نداشت، به هر حال آدم است. همین آیه هشت سوره مبارکه «ممتحنه» که در قانون اساسی ما آمده همین است، فرمود: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِلُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِلِينَ» [10] آن کفاری که تحریم نکردند، مزاحم شما نشدند، حق شما را نبردند، توطئه نکردند، نفوذی نبودند، خدا نهي نمی‌کند که شما با اینها رابطه حسنه داشته باشید. پس معلوم می‌شود جهانی است، بلکه در ذیلش فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِلِينَ»؛ آن کفاری که هیچ کاری با شما نداشتند، هیچ وقت علیه شما، نظام شما توطئه نداشتند، «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ» بعد که در ذیل دارد که «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِلِينَ». الآن شما ببینید که صدها دانشگاه نه دانشکده، صدها دانشگاه است که فقط بخش بدن را بشناسند، هنوز شناختند، بسیاری از بیماری‌ها کشف نشده، بسیاری از داروها کشف نشده، چه رسد به بخش روح. چگونه می‌شود که ما بگوییم تصادفاً پیدا شده؟! این شمس و قمر که نجومی‌ها و منجمیان و هیوین هنوز که هنوز است به درستی

نشناختند، ما بگویم این از روی تصادف پیدا شده؟! اگر ذات اقدس الهی اینها را آفرید؛ یعنی همین طور رها کرده است؟! یک اتومبیل را خلق کرده داده به دست راننده، نگفته که این را چگونه بران؟ این شدنی هست؟ این فرض قابل قبول هست؟ یا با او کتاب فرستاد: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ»: لذا پشت سر هم سخن از میزان است. پشت سر هم سخن از حساب است، نظم است. اینکه فرمود: «بُخْشِيَانِ». هم می‌تواند نظیر «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَمْرِ الَّذِي قُلَ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجُّ» از آن باب باشد، هم حساب داخلی خودشان باشد.

اما مسئله عصف، این کاه است. در تعبیراتی که دارد: «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّاكُولٍ»: مثل کاه خورده! در جریان قوم‌های ستمکار؛ نظیر ابرمه و امثال ابرمه فرمود: «فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّاكُولٍ»: کاه خورده‌ای که آن گاو یک مقدارش را خورده، مقداری را پا زده و امثال آن. برخی‌ها یک تعبیر دیگری دارند که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) می‌فرماید این از ادب قرآن کریم به دور است. [11] به هر حال «عصف مأكول»؛ یعنی همان کاه خورده، کاه نیم‌خورده، کاه لگد خورده، همین!

بعد درباره خلقت انسان فرمود: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ». انسان‌هایی که هستند این را فرمود که ما او را خلق کردیم: «أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ مِنْ مَعِينٍ» [12] یا «مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» این برای انسان‌های فعلی یا برای انسان‌های ثانوی؛ اما به هر حال آن انسان اولی از تراب است. این انسان‌های فعلی هم از خاک‌اند؛ یعنی اگر کسی خوب بررسی کند دو قرن قبل را و دو قرن بعد را، می‌بیند این هفت میلیاردی که فعلاً هستند، دو قرن قبل در همین مزرعه‌ها و مرتع‌ها خاک بودند، بعد از دو قرن هم باز می‌روند در همین مزرعه‌ها. این خاک‌ها در مزرعه‌ها در باغ‌ها در کنار خوشه و شاخه زرعی و نهالی و باغی قرار گرفتند یا به صورت گندم و برنج درآمدند یا به صورت میوه درآمدند، اینها آمدند به بازار و افرادی از آنها استفاده کردند شده نطفه، بعد شده علقه، بعد شده انسان، بعد از دو قرن هم شده خاک گورستان‌ها. این انسان این دو قرن قبل یک مشت خاک بود دو قرن بعد هم یک مشت خاک است، این برای بدن اوست.

اگر فرمود ما او را از تراب آفریدیم بعد از صلصال آفریدیم یعنی ای مراحل را یکی پس از دیگری طی کرده است. «صلصال» آن خاکی که به صورت طین درآمده، به صورت گل درآمده وقتی خشک بشود که اگر دست به آن بزنی صدا دارد، آن مرحله را می‌گویند «صلصال». قرآن کریم گاهی از تراب نقل می‌کند، گاهی از طین نقل می‌کند، گاهی از صلصال نقل می‌کند. آن جایی که از صلصال نقل می‌کند؛ یعنی اگر شما به آن دست بزنی، صدایش در می‌آید. این ناظر به آن است که انسان ستم‌پذیر نیست. یک تلنگر به آن بزنی، فریادش بلند است اعتراض می‌کند که داری چه کار می‌کنی؟ این مرحله صلصال یعنی وقتی که خشک شده، برخورد بشود با او، صدا از خودش تولید می‌کند، این صدا نشانه اعتراض اوست، تسلیم‌پذیری نیست، او نرم نیست، او مقاوم است. آن جایی که می‌گوید طین، یک نکته دارد؛ آن جایی که می‌گوید تراب، یک نکته دیگر دارد و مانند آن. آن جایی که می‌گوید: «فَخَّارٌ»؛ پخته است، آن وقتی که حرف پخته می‌زند، کار پخته می‌کند، ناظر به آن است. پس تراب بودن او، طین بودن او، صلصال بودن او، فَخَّار بودن او، این چهار مرحله را که ذکر می‌کند، ناظر به آن چهار قسم، چهار نوع و چهار تحوّل است که انسان پشت سر گذاشته است. پس انسان ثانوی «مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» هست، «أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ مِنْ مَعِينٍ» هست و مانند آن.

انسان اولی از تراب و طین و امثال آن است؛ منتها مراحل تکامل به هر وسیله‌ای هست حلّ شده است؛ یعنی دوران جمادی به نباتی به حیوانی به انسانی، این طور نبود که دفعه‌تاً سرامیکی خدا بسازد، بعد در آن روح بدمد، این طور نبود. تکامل حق است، طفره باطل است؛ منتها حالا چه گونه بود، چه قدر بود، آن را ذات اقدس الهی می‌داند، ولی اصل اینکه یک

خاک بخواهد انسان بشود، این مراحل را باید طی بکند؛ حالا یا سریعاً یا بطیئاً، ولی اصل این مراحل را طی می‌کند. این طور نیست که سرامیکی ساخته بعد روحی در آن دمیده است. جریان حضرت مسیح هم همین طور است: «أَخْلَقَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفَخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ آن را هم صریحاً طی نکرد. این طور نیست که سرامیکی ساخته، بعد روح در آن دمیده، بعد اسمش را گذاشته پرنده، این طور نیست.

این قسمت‌ها را که فرمود: «مِنْ صَلَاسَالٍ كَالْفَخَّارِ»، جن را قبل از انسان آفرید، در آیات دیگر دارد: «وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السُّمُومِ» [13] اینجا دارد: «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ»؛ او را از آتش ملتهب خلق کرده، چون قسمت مهم این سوره مبارکه «الرحمن» خطاب به انس و جن است، هر دو از این نظام هستی بهره‌مندند، هر دو مکلف‌اند، هر دو شریعت دارند؛ منتها ثابت نشده که از خودشان انبیایی باشد، انبیایی که انسانی هستند و متعلق به انسان‌اند، متعلق به جن هم هستند، نه اینکه آنها از خودشان نبی داشته باشند، آنها در حدی نیستند که به حد نبوت برسند. این «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»؛ یعنی شما از این نعمت‌های الهی بهره‌مند هستید، کدامش را تکذیب می‌کنید؟ الآن این ملحدان و مشرکان غرب‌نشین و مانند آن، اینها در حقیقت مخاطب این آیه‌اند: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ». اینها می‌گویند خودساخته است همین طوری پیدا شده! چون همین طوری پیدا شده ما در استفاده از آن آزاد هستیم! عده‌ای از اعراب که به حضور حضرت می‌آمدند ذات اقدس الهی دارد که اینها اهل نظر هستند نه اهل بصر. شما مستحضرید که در کتاب دیه برای اعضا یک دیه است، برای منافع اعضا دیه دیگری است. اگر کسی به گوش کسی آسیب برساند، یک دیه دارد، به سامعه او و نیروی شنوایی او آسیب برساند یک دیه دیگری دارد. به عین او آسیب برساند، یک دیه مشخص دارد، به باصره او آسیب برساند دیه دیگر دارد، اینها چهار دیه است برای چهار جای مخصوص؛ یکی برای عضو جرمی است، یکی برای آن ادراکش است. در بخش پایانی سوره مبارکه «اعراف» اینها «وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ»، اینها نگاه می‌کنند، ولی چشمشان نور ندارد که تو را ببینند. اینها اهل نظر هستند نه اهل بصر! ما در فارسی بین نگاه کردن و دیدن فرق می‌گذاریم؛ می‌گوییم نگاه کردم و ندیدم یا نگاه کردم و دیدم. نگاه کار چشم است و دیدن برای باصره است. در این کریمه فرمود اینها اهل نظر هستند، نه اهل بصر: «وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ». الآن مشکل خیلی از این غربی‌ها همین است.

[1] حدید/سوره 57، آیه 25.

[2] حدید/سوره 57، آیه 25.

[3] زمر/سوره 39، آیه 6.

[4] حجر/سوره 15، آیه 21.

[5] شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 7، ص 181.

[6] شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 9، ص 103.

[7] التوحید، الشیخ الصدوق، ص 81 و 82.

[8] اعراف/سوره 7، آیه 85.

[9] بقره/سوره 2، آیه 189.

[10] ممتحنه/سوره 60، آيه 8.

[11] الميزان في تفسير القرآن، السيد محمد حسين الطباطبائي، ج 20، ص 362.

[12] سوره قيامت، آيه 37.

[13] حجر/سوره 15، آيه 27.